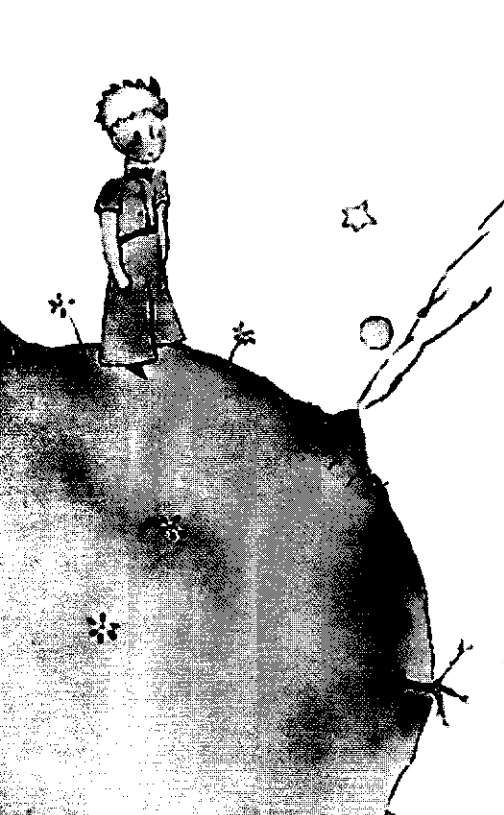




پروپاگنڈا اور تعلیم سائنس اور اصلاحات فرہنگی
رہنما جامعہ اسلامی



آنتوان دو

سنت اگزوپری و سازده کوچولو

ANTOINE DE

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

نگاه ماه

آنتون دوست اگزوپری برای چندین نسل از خوانندگان فارسی زبان (و البته بسیاری زبان‌های دیگر در سراسر جهان) نامی خاطره‌انگیز و جادویی ست، فقط و فقط به خاطر یک اثر: سازده کوچولو؛ کتابی کم‌ورق، با سادگی کودکانه که دست‌کم برای نسل ما (چهل و اندی ساله‌ها) حضور بخش کوتاهی از آن در کتاب درسی ما، خاطره‌ای فراموش‌نشده‌ی به حساب می‌آید. سازده کوچولو فاتح قلب‌هاست، چه ده ساله باشیم، چه هفتاد ساله (همین که مترجم گران‌قدر، ابوالحسن نجفی همین اواخر از نو به ترجمه مجدداً همت گماشت، نشانگر جذبه‌ی مقاومت‌ناپذیر این کتاب است). از این کتاب چندین ترجمه در بازار هست، که لااقل سه تا از آن‌ها را صاحب‌نام‌ترین مترجم‌ها انجام داده‌اند: زنده‌یاد محمد قاضی، زنده‌یاد احمد شاملو، و استاد نجفی. در نگاهی گذرا به سه ترجمه درمی‌یابیم که ترجمه قاضی و نجفی شباهت‌های بیش‌تری به هم دارند، و ترجمه شاملو (با تعبیرهایی همچون «اخترک» به جای «ستاره» و «شهریار» به جای «سازده») نوجویانه و البته کمی «آزاد» است. اما هر سه تقریباً به یک نسل تعلق دارند. شاید در آینده شاهد این باشیم که مترجمان جوان‌تر نیز بخت خود را با این متن بیازمایند و زبان متفاوتی را برای آن پیشنهاد کنند.

این نخستین پرونده‌ای است که به پدیده‌ای قدیمی می‌پردازد (چیزی که مدت‌هاست قولش را داده بودیم). چند مطلب درباره‌ی اگزوپری و نوشته‌هایی به بهانه سازده کوچولو؛ قصه‌مان این بود که آدم‌هایی از نسل‌های مختلف به این پدیده بپردازند، از نویسنده‌ی باتجربه‌ای چون آقای مرادی کرمانی تا دختر پانزده ساله آقای صدر - غزاله - که مخاطبی ست از نسل نوجوان، که شاید مخاطبان اصلی کتاب باشند. منتظر پرونده‌های بعدی در آینده‌ی نه‌چندان دور باشید.



م.ا





راز مرگ آنتوان دوست اگزوپری

عشق مرگ آفرین است

■ حمیدرضا صدر

در کنار این‌ها قاضی در مقدمه کتاب اشاره‌ای به رابطه اگزوپری و همسر ال سالوادوری‌اش، کونسولو سولسین، نمی‌کند که عجیب به نظر می‌رسد. آن دو در سال ۱۹۳۱ ازدواج کردند و رابطه توفانی و سپس سرد شده آن‌ها زمینه‌ساز نوشته شدن شازده کوچولو شد. در حقیقت کم‌تر منبعی مربوط به اگزوپری هست که اشاره مؤکدی به جایگاه کونسولو در زندگی اگزوپری و کتاب شازده کوچولو نکرده باشد. این سطور با احترام فراوان به ترجمه محمد قاضی از شازده کوچولو می‌نگرد و صرفاً قصد دارد سویه پنهان زندگی آنتوان دوست اگزوپری را از نگاه یکی از شیفتگان‌ش عیان کند.

آن روز پوشیده از ابر است و هوانورد تنها، می‌تواند دور از تیررس هواپیماهای شکاری دشمن در دل ابرها پنهان شود. اما هواپیما در پهنا آسمان بی‌برطعمه شیرینی برای نازی‌های منتظر شکار شد. یک هدف اجتناب‌ناپذیر. هوانورد تنها، آنتوان دوست اگزوپری بود. نویسنده شاعر مسلک و عاشق پرواز. با آن هیکل درشت بلندبالا به

از اشغال ژرمن‌ها را سپری می‌کردند. به نظر می‌رسید هوای دلنشین، آفتاب دلچسب، آسمان آبی و بستر آرام دریا پیش از آغاز نبرد برای فرانسوی‌ها آرزوی خوش‌اقبال می‌کند، جز برای هوانورد تنهایی که از مأموریت راه دوری - از دره رون - به سوی کرس بازمی‌گشت. هواناسان متفقین پیش‌بینی کرده بودند آسمان دریا در

به عنوان شیفته شازده کوچولو به ترجمه محمد قاضی خو گرفته‌ام. با این وصف مقدمه او در کتاب هرگز پاسخ پرسش‌هایم را ندارد. بعدها که در منابع انگلیسی دنبال آنتوان دوست اگزوپری رفتم، که چندان پر شمار هم نبودند، به مواردی اطلاعات غلط و حفره‌ای بسیار بزرگ در مقدمه محمد قاضی رسیدم.

در مقدمه قاضی آمده اگزوپری چهارده ساله بود که پدرش مُرد، در حالی که پدر آنتوان در سه سالگی او درگذشت (صفحه چهار کتاب زندگی و مرگ شازده کوچولو نوشته پل وبستر، انتشارات مک‌میلان، ۱۹۹۲). در آن مقدمه آمده اگزوپری در ۲۱ ژوئیه ۱۹۴۴ با هواپیمایش هدف هواپیماهای شکاری آلمان قرار گرفت، اما تاریخ صحیح ۳۱ ژوئیه ۱۹۴۴ است.

آسمان بی‌ابر

در آخرین نیم‌روز تابستان ژوئیه ۱۹۴۴ یک تکه ابر هم در سواحل ریورا به چشم نمی‌خورد. کرانه دریا از سوی جنوب به سوی جزیره کرس امتداد یافته بود و بیننده احساساتی را پی خود می‌کشید. سواحل مدیترانه یکی از واپسین روزهای آرامش خود پیش از هجوم متفقین برای آزاد کردن پروونس

زحمت درون هوایما می نشست (مجاله می شد) و می گفتند زخم های کهنه ای که سراسر تنش را پوشانده دیگر اجازه نمی داد آسان جابه جاشود یا به سرعت از چتر نجاتش استفاده کند.

دو دقیقه از دوازده ظهر گذشته بود که آلمانی ها به سوی هوایمای تک سر نشین که به صورت نامتعارفی ارتفاعش را کم کرده بود در حوالی جنوب نیس نشانه رفته و شلیک کردند. صدای انفجار در دل آسمان پیچید و هوایما درون آب جایی بین نیس و موناکو سقوط کرد. احتمالاً آلمانی ها از این که چنان آسان هوایمای دشمن را سرنگون کردند از ته دل خندیدند. آن دشمن، آگروپری بود و از نگاه ژرمن ها او تلاشی برای دور شدن از آن ها و گریختن از ورطه بلا نشان نداده بود.

آخرین سفر

آگروپری می توانست در تیررس ژرمن ها قرار نگیرد. می توانست یا به حریم ممنوعه نگذارد، می توانست ارتفاعش را تا آن حد کم نکند، می توانست نمیرد... فقط اگر غم غربت گذشته - مایه آشنای قصه هایش - گریانش را نمی چسبید.

پس از انجام مأموریتش که از ساعت هشت و چهل و پنج دقیقه صبح ۳۱ ژوئیه از باستیا در جنوب کرس آغاز شده بود، حین بازگشت خود را در شرق لیون یافت. یعنی در شصت کیلومتری خانه پدری در سن موریس دورمن. کافی بود کمی مسیرش را تغییر دهد تا از آن بالا به جایی که شادترین لحظه های کودکی اش را سپری کرده بنگرد. هر گوشه آن منطقه دنیایی از خاطرات شیرین بود. از آن بالا خود را روی زمین می دید. پیش تر در پرواز اکتشافی دیگری که در ۲۹ ژوئیه انجام داده بود طی بازگشت مسیرش را تغییر داد تا از آن بالا نگاهی به خانه خوارش در سن رافائل بیندازد. این بار هم و سوسه شد به جایی که شیفته اش بود و او را به گذشته می کشاند بنگرد.

به شوق تماشای چند نمای دل انگیز ارتفاع هوایمایش را برخلاف دستورالعمل ها، به شش هزار متری کاهش داد و به سوی غرب رفت. از آن بالا در پروونس خانه مادری اش را در کابریس را دید. از اید، دسامبر ۱۹۴۰ آن جا را ندیده بود. کمی آن طرف تر در غرب لامون نزدیک سن رویه به جایی که می گفتند پدرش را پس از مرگ آن جا آوردند نگاهی انداخت.

در کتاب یاد، شن و ستاره ها نوشته بود روزهای دلچسب تابستانی دیگر تکرار نمی شوند. همیشه از این که خانه دوران کودکی شان را فروختند افسوس می خورد و می گفت گذشته مان را به دیگران واگذار کردیم. می گفت بارها به سن موریس برگشتم تا سایه های کودکی را دنبال کنم، ولی زمین های بازی دوران کودکی محو شده بودند و سایه بزرگسالی سنگین تر بود، بزرگ شدنش برایش گناه نابخشودنی به نظر می رسید.

از آن بالا به کلیسای روستای اگه جایی که در آوریل ۱۹۳۱ با کونسولوی آرتانتینی ازدواج کرد نگریست. به خانه بیلاقی که با کونسولو در آن مدتی زندگی کردند او کتاب پرواز شبانه را نوشت. آن خانه در ۳۱ ژوئیه ۱۹۴۴ آخرین شاهد زمینی بود که به پرواز آگروپری نگاه کرد. هوایما منفجر شد و تکه هایش در اعماق آب فرو رفت و او به سان زبان نوری به آسمان پر کشید.

معمای مرگ آگروپری در اذهان باقی ماند. سال ۱۹۹۸ ماهیگیری به نام ژان کلود بیانکولو در نزدیکی ماری



خلیبان گم شده خودش بود و پسر بچه موطلایی هم خود او بود. رابطه او و همسرش - کونسولو - فرو پاشیده بود. با این وصف او هنوز در تبوتاب محبوی که بی اعتنا به او در اروپا به سر می برد، می سوخت

دستبندی را از درون آب ها بیرون کشید که نام همسر آگروپری - کونسولو - روی آن خودنمایی می کرد. یک دهه قبل تر هم چند غواص ادعا کرده بودند تکه های هوایمایی را در اعماق آب یافته اند. سرانجام در هفتم آوریل ۲۰۰۴، شصت سال پس از ناپدید شدن آگروپری معمای سقوطش حل شد و از حدس و گمان به یقین بدل شد. کارشناسان ارتش فرانسه قطعات هوایمای مدل لاکهد لاپتینگ P38 را در اعماق شصت متری کنار پر تگاه های پروونس - در سه کیلومتری ساحل جایی بین ماریسی و کاسیس - یافتند و شماره سریالی که روی دم هوایما به چشم می خورد «2734L» متعلق به هوایمای آگروپری بود.

رئیس گروه جست و جو به طعنه پس از ارائه گزارش خود گفت: «اکنون همه راضی شده اند. هوایمای آگروپری کشف شد، ولی جسدی نیافتیم. بنابراین راز ناپدید شدن او به قوت خود باقی مانده.»

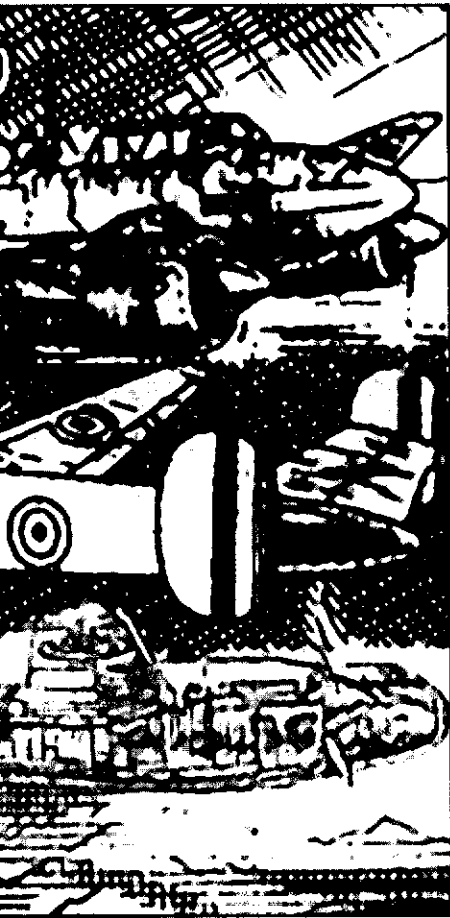
شهر زاد خط استوا

چهل و چهار ساله بود که ناپدید شد. با پنج کتاب، نویسنده سرشناسی به شمار می رفت، اما تصویری از محبوبیتش پس از مرگ نداشت و آن قدر زنده نماند که در یاد شازده کوچولو که در ۱۹۴۳ - یک سال پیش از مرگش - چاپ شده محبوب ترین کتاب فرانسوی زبان سراسر دنیا خواهد شد.

نوشتن شازده کوچولو را طی سپری کردن نفاهتش در آمریکا - تابستان ۱۹۴۱ - آغاز کرد. خلیبان گم شده خودش بود و پسر بچه موطلایی هم خود او بود. آنتوان لانه کرده در باغ های سرسبز سن موریس. رابطه او و همسرش - کونسولو - فرو پاشیده بود، با این وصف او هنوز در تبوتاب محبوی که بی اعتنا به او در اروپا به سر می برد، می سوخت و گل سرخ قصه «کونسولو» بود که با او راز و نیاز می کرد. در شازده کوچولو با محبوبه اش آن چنان که خواست و داغ کرد. نجوای پسر بچه موطلایی و گل سرخ درد دل های آگروپری دور افتاده از کونسولو بود (... گل سرخ من در نظر یک رهگذر، عادی به شمار می آید، ولی او به تنهایی از همه شما سر است. چون من فقط به او آب داده ام، او را زیر حجاب بلورین گذاشتم... به شکرها و شکایت هایش، به خو دستی هایش و گاه سکوتش گوش داده ام، چرا که او گل سرخ من است).

آگروپری و کونسولو در ۲۲ آوریل ۱۹۳۱ ازدواج کرده بودند. کونسولو سی ساله بود و نه ماه بزرگتر از آگروپری. زندگی این زن زیبا حیرت انگیز تر از ستاره های سینما بود و تناسبی با روح لطیف آگروپری نداشت. این دختر یک مزرعه دار قهوه متمول آل سالوادوری در مدرسه هنری سن فرانسیسکو تحصیل کرد و نوزده ساله بود که نامزدی اش را با نامزد شصت ساله اش به هم زد تا با افسر مکزیکي خوش سیمایی در آمریکا ازدواج کند.

شوهرش در جنگ های پاپخو ویلا کشته شد و او کنار واسکونسولوس، روشنفکر مکزیکي، قرار گرفت. واسکونسولوس او را «شهر زاد خط استوا» خواند، اما وقتی



زنده بماند» و او را مردی یافت که «خداحافظی هایش را کرده بود.»

استیسی شیف در کتاب **بیوگرافی سنت اگروپری** در سال ۱۹۹۹ پارافرات گذاشت و به نقل از یکی نویسنده‌گان نشریه **ماریان** نوشت: «... وقتی اواسط دهه ۱۹۳۰ طی ملاقاتی از اگروپری پرسیدم بهترین راه مردن چیست؟ پاسخ داد: سقوط در آب. درون آب احساس مردن نمی‌کنید، مثل این است که به خواب می‌روید و شروع می‌کنید به دیدن رویا.» به همین دلیل خیلی‌ها پرواز ۳۱ ژوئیه اگروپری را خودکشی او از جفای محبوبی که او را نمی‌فهمید، خواندند.

توصیفش از مرگ در **شازده کوچولو** موجز بود: «... به چیزی برق‌زد درنگ که نزدیک تو زک پایش درخشید، اتفاقی نیفتاد. لحظه‌ای بی حرکت ماند. آهسته به سان درختی که آن را بریده‌اند بر زمین غلتید و چون زمین شنی بود صدایی از افتادنش هم برنخاست.»

خانواده اگروپری پس از مرگش مبارزه دائمی را برای انکار کردن جایگاه کونسولو در زندگی اگروپری و شازده کوچولو دنبال کردند. اما کونسولو نامه‌های پرشماری از اگروپری به خود، عرضه کرد که در آن‌ها او را «گل سرخ» خوانده بود. مثل «... می‌دونی، گل سرخ شازده کوچولو تو هستی. شاید هرگز نتوانستم درایم چگونه از تو مراقبت کنم. اما همیشه تو را جذاب و دوست‌داشتنی یافته‌ام.»

کونسولو پس از مرگ اگروپری کنار روشنفکران معروف دوران - مثل سالوادور دالی و لوئیس بونوتل - باقی ماند و به نقاشی و مجسمه‌سازی پرداخت و سرانجام دست به قلم برد و **خاطرات گل سرخ** را به رشته تحریر درآورد که در آن از حمله به اگروپری هم آبیایی نداشت و او را مرد بی‌رحمی خواند.

کریس گنت نویسنده آمریکایی که کونسولو را می‌شناخت کتابش را **دروغ بزرگی** خواند و او را نویسنده‌ای قلمداد کرد که زندگی نامه‌اش را بارها تغییر داده تا تصویر مثبتی از خود بسازد و برخلاف تصویر جانفداهش خود را قربانی بخواند. کریستین کامپیچ نیز روزنامه‌نگاری بود که گزارش مفصلی تهیه کرد تا نشان دهد **خاطرات گل سرخ** را دنیس دوروزمان نویسنده سوئیس دوست کونسولو نوشته، نه کونسولو.

سال ۲۰۰۰ که طرفداران اگروپری خود را برای گرفتن جشن تولد صد سالگی او آماده می‌کردند، زندگی نامه جنجالی کونسولو هم چاپ شد که در آن به پانصد نامه عاشقانه خطاب به او اشاره شده بود. کونسولو در سال ۱۹۷۹ مرد و آنقدر زنده نماند تا دریابد اگروپری با دستبندی که نام او بر آن حک شده به کام مرگ رفته است. عشق برای نویسنده احساساتی که دوستش داریم «مرگ آفرین» بود و برای ما جواهر ابدی به نام **شازده کوچولو**.

کونسولو با اثریکه گو مز کارلیو نویسنده گواتمالایی که در سفارت آرژانتین در پاریس خدمت می‌کرد، از دواج کرد، او را «Chanto» - عنوان زن بدنام اسپانیایی - نامید. واسکونسلوس در کتاب **شکنجه** به توصیف رابطه‌اش با کونسولو پرداخت و توضیح داد این زن چگونه او را از فرط احساسات به مرز جنون کشاند.

کارلیو در ۱۹۲۷ درگذشت و کونسولو رابطه آتشی با گابریله دانوزیو نویسنده ایتالیایی ایجاد کرد. در ۱۹۳۰ (و در برخی منابع ۱۹۱۹) با آن‌توان دوست اگروپری آشنا شد و می‌گویند موریس متزینگ نویسنده معروف بلژیکی او را به ازدواج با اگروپری تشویق کرد. خانواده اگروپری هرگز باز دواج آن‌ها موافقت نکرد، ولی کونسولو برای همیشه دل آن‌توان را برده بود. و حتی در دورانی که اگروپری از این رابطه رنج می‌برد، در تن او سوخت. آوریل ۱۹۳۳ بود که اگروپری پیش از ترک آمریکای



کمی پیش تر افسردگی‌های بی‌دری سنت اگروپری به خاطر مرگ اعضای خانواده و دوستانش بود. تا سال ۱۹۴۰، فهرست غم‌انگیز (مرگ عزیزان)، از زمان ناپدید شدن پدرش (درست سه سال بعد از تولد آن‌توان) تا زمان جنگ فرانسه که هفده تن از گروه بیست و سه نفره گردان هوایی سنت اگروپری از دست رفتند، مدام طولی‌تر شد. دو کشیشی که در جوانی سنت اگروپری نقش مهمی بازی کرده بودند، در همان سال درگذشتند. آبه لونی که اولین کسی بود که به استعداد ادبی سنت اگروپری پی برده بود، درست بعد از این که با شروع جنگ، بازنشسته شد و به دهکده زادگاهش در نزدیکی لومان بازگشت، سخت بیمار شد. مرگ آبه سو دور، کشیشی که به سنت اگروپری کمک کرد تا به «پست هوایی» ملحق شود، از شوکی بود که به خاطر شکست به او وارد شده بود. او به هنگام اجرای مراسم عشاء ربانی در نوتردام، از حال رفت و کمی بعد در بیمارستان درگذشت.

زمانی که سنت اگروپری آماده می‌شد تا لیبون را به قصد ایالات متحده ترک کند، آرام و قرار نداشت. روز اول دسامبر ۱۹۴۰ به او خبر رسید که دوستش هناری گیومه کشته شده است. او خلبان یک هواپیمای نگریر فارمن بود که تقریباً پنج ماه پس از تسلیم فرانسه بر فراز مدیترانه هدف یک جنگنده ایتالیایی قرار گرفته بود. در آن زمان ایتالیایی‌ها در جنگ

نامه‌ای از فقر مالی خود حرف زد و کونسولو رازن و لخر جی خواند که او را از یاد برده، نوشت: «... حتی یک پیراهن سالم بدون سوراخ هم ندارم. نه جوراب، نه کفش، نه هیچ چیز... و سپس تو که با آن جامه‌های نو راه می‌روی... فکر می‌کنم بدون من شادتر خواهی بود و من هم آرامش را در مرگ می‌یابم.»

به همین دلیل آن‌هایی که اگروپری را از نزدیک می‌شناختند، از ناپدید شدنش حیرت نکردند. بارها جمله «اگر ناپدید شدم غصه‌ای نخواهم داشت» را به زبان آورده بود. آنابلا ستاره سینمای فرانسه که دوبار در آمریکا در بیمارستان و سپس در آپارتمان کوچکش به دیدار اگروپری می‌رفت، او را مردی خواند که در دنیای رویاها به سر می‌برد.

هدا استرن و سیلویا راینهارت که او را پیش از ترک آمریکا ملاقات کردند می‌دانستند دیدار دوباره‌ای در کار نخواهد بود. آن‌ها از آن‌گان دست‌زاین که اگروپری را در بیست و هشتم ژوئیه دیده بود گفت: «دیگر نمی‌خواست